



# اخلاق امکان ساز به جای اخلاق قضاوتگر

گفت‌وگو با مقصود فراستخواه جامعه‌شناس و استاد برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی

در جهان کنونی وقتی از جامعه اخلاقی صحبت می‌کنیم، این نوع جامعه چگونه به وجود می‌آید؟ چگونه اخلاق در یک جامعه رشد و افول می‌کند؟ نظریات و مدل‌های قدیمی راجع به برقراری اخلاق در جامعه چه بوده و به چه میزانی کارآمد بوده‌اند؟ بهترین روش برای توسعه اخلاقی جامعه چیست؟ به چه لوازم و زمینه‌هایی برای اجرای آن نیاز است؟ ریشه‌یابی افول یا تنزل اخلاقی در جامعه امروز ما نشئت گرفته از چه عواملی است؟ همه این‌ها و بلکه بیشتر و مبسوط‌تر آن‌ها در مصاحبه با دکتر مقود فراستخواه، به بحث و تبادل نظر درآمده است. رهیافت این مصاحبه، اشاره مختصری است به مدل جدید اخلاقی که راه رسیدن به جامعه اخلاقی را بیان می‌کند.

طبیعی است که در هر جامعه‌ای هم که حتی با سبک و سیاق دموکراتیک اداره می‌شود یا به نوعی کم‌وبیش دارای ساختی دموکراتیک است ایدئولوژی‌هایی وجود دارد. به نظر بنده ما نمی‌توانیم ایدئولوژی را اهریمنی کنیم. در این نگاه، ایدئولوژی کلمه‌ای اهریمنی است، اما باید این تصور زوده بشود، زیرا واقعیت زندگی مردم در هر جامعه‌ای حتی جامعه توسعه‌یافته، به معنای متعارف توسعه‌یافته که حتی توسعه را همپای دموکراسی پیش برده شده است، می‌بینیم ایدئولوژی‌های مختلفی به معنای خودآگاهی یک گروه یا طبقه وجود دارد که می‌خواهد ارزش‌ها و منافعی را برای خود تنظیم و پیگیری کند؛ منظور ایدئولوژی‌های مختلف ملی، قومی، زیست‌بومی، اجتماعی، سوسیالیستی، لیبرالی... است. اگر به لحاظ معرفت‌شناختی ایدئولوژی را در جامعه‌شناسی معرفت نقد کنیم بحث دیگری است. ایدئولوژی به لحاظ یک نوع معرفت در مقایسه با معرفت دینی، علمی یا فلسفی چه ویژگی‌هایی و چه معضله‌هایی دارد؟ اینجا جای آن بحث نیست اما ایدئولوژی همیشه و همه‌جا وجود دارد. ایدئولوژی نوعی مسلک و منظومه‌ای از ارزش‌ها، باورها، جهان‌بینی‌ها، علایق و اهدافی است که تنظیم شده است. ما اگر در

**اگر اجازه بفرمایید در ابتدا گریزی داشته باشیم به مفهوم ایدئولوژی. ایدئولوژی‌ها اساساً در جوامع امروزی چه جایگاه و معنایی دارند؟ جامعه ایدئولوژیک را چگونه تعریف می‌فرمایید؟**

وقتی شما می‌گویید جامعه ایدئولوژیک، درک من این است که منظور شما از جامعه ایدئولوژیک، جامعه‌ای است که یک ایدئولوژی حکومتی، مستقر و رسمی در آنجا مستولی است و مبنای همه تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌هاست و به نوعی بر حوزه عمومی و اندیشه‌ها و افکار جامعه سیطره دارد. این نوع از ایدئولوژی حکومتی تعاطلی افکار، رفتارها و حتی سبک زندگی را محدود می‌کند. این وضعیتی است که ما نمی‌توانیم بگوییم لزوماً این جامعه ایدئولوژیک است، بلکه می‌توانیم بگوییم یک جامعه که در آنجا ایدئولوژی دولت (دولت به معنای state یا حاکمیت) بر فرهنگ، زندگی، هنر، اندیشه، علم، دانشگاه، حوزه عمومی، عرصه مدنی، مطبوعات، و همین‌طور سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور و سیاست‌های بین‌المللی و دیپلماسی کشور سیطره دارد. این وضعیتی است که امروزه ما کاملاً درگیر آن هستیم. وگرنه



جامعه‌شناسی معرفت یا در معرفت‌شناسی، ایدئولوژی را به مثابه یک عرصه معرفتی، به مثابه یک زبان، یا به مثابه یک نوع آگاهی نقادی کنیم، بحث دیگری است. به نظر من منظور شما از جامعه ایدئولوژیک جامعه‌ای است که تحت حاکمیت یک ایدئولوژی حکومتی مستقر حاکم است که هم بر ایدئولوژی‌های دیگر و هم بر زندگی جامعه سیطره دارد. چون اگر ما وارد بحث ایدئولوژی شویم، موضوعات دیگر از منظر معرفت‌شناسی و همین طور جامعه‌شناسی معرفت، بحث جداگانه‌ای است. تصور من بر این است که مسئله ما آن نیست که در جامعه، ایدئولوژی‌هایی وجود دارد، چه بسا در جامعه ایدئولوژی‌هایی وجود داشته باشد اما جامعه اخلاقی باشد؛ مثلاً جامعه‌ای که در آن، نوعی سلسله‌هنجارها، ارزش‌ها و اخلاقیات تا حدی وجود دارد و در آنجا پدیده‌های بسیار وحشتناکی از بد اخلاقی و بی‌اخلاقی اجتماعی را نمی‌بینید و در عین حال در آن جامعه ایدئولوژی‌هایی را هم می‌بینید. این می‌تواند یک نوع از وضعیت باشد. یک وضعیت هم این است که جامعه ایدئولوژیک، جامعه‌ای تحت سیطره یک ایدئولوژی حکومتی باشد.

اگر جامعه‌ای تحت ایدئولوژی حکومتی قرار بگیرد، مسلماً این جامعه آزادی‌ها، حقوق، تنوعات، پویایی و اخلاقیات درون‌زای اجتماعی خود را از دست خواهد داد. اما در جامعه می‌تواند ایدئولوژی‌های مدنی، طبقاتی، اجتماعی، عمومی، ملی، محیط‌زیستی، جهان وطنی و ایدئولوژی‌های صلح‌دوستی به معنای وسیع کلمه وجود داشته باشد. مثلاً در رابطه با ایدئولوژی حقوق بشر، کسانی هستند که پویاها، کمپین‌ها و کوشش‌های مهم حقوق بشری دارند. حتی شما می‌بینید کسانی با ایدئولوژی‌های محیط‌زیستی برای جلوگیری از فعالیت‌های آزمایشگاهی دانشگاه‌ها روی حیوانات دست به اعتراض می‌زنند و می‌گویند ما چه حقی داریم که زندگی مرغان و ماهیان را که در این سیاره حقی دارند برای رفاه انسانی خود محدود کنیم. وقتی صورت‌بندی، ایدئولوژیک می‌شود لزوماً زبان بار و خطرناک نیست، البته در صورتی که ایدئولوژی‌های دیگر را به رسمیت بشناسد، گفت‌وگو را به رسمیت بشناسد و مهم‌تر از همه اینکه به تصاحب دولت در بیاید؛ به‌ویژه که قدسی هم بشود و حکومت براساس یک ایدئولوژی انحصاری بر عرصه مدنی، سبک زندگی، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری‌ها و... سیطره پیدا کند.

**حال بپردازیم به بحث اخلاق. مدل‌ها و روش‌هایی که برای توسعه اخلاقی در جوامعی همانند جامعه ما استفاده می‌شده، چه بوده است؟ میزان اثربخشی آن‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

من به چند مدل از اخلاق اشاره می‌کنم:

یک مدل از اخلاق، نصیحت است «ethics of advice». بر اساس این مدل، جامعه از افراد

تشکیل شده است و اگر تک‌تک افراد را اندرز بدهیم، جامعه اخلاقی می‌شود. هرچه افراد اخلاقی شوند و تعداد افراد اخلاقی افزایش پیدا کند از مجموع جمع جبری افراد، جامعه اخلاقی به وجود می‌آید.

شیوه کار این مدل چیست؟ برخی از کسانی که در این کشور سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و علمی را صورت می‌دهند و می‌خواهند کشور را اداره کنند، فرض پنهان و پشت ذهن آن‌ها این است و چنین درکی از اداره و اخلاقی بودن جامعه دارند. شیوه کار آن‌ها این است که کلاس تشکیل دهند، در تلویزیون به طور مرتب مباحث آموزش اخلاقی داشته باشند، در دانشگاه درس اخلاقی بگذارند، در اداره‌ها درس اخلاق حرفه‌ای بگذارند. این مجموعه شیوه‌ها و ابزارهایی است که در این مدل وجود دارد و تقریباً نتایج این مدل هم چنین است که مقدس‌نمایی را در جامعه رواج می‌دهد، همه می‌خواهند تظاهر به اخلاق کنند و به نوعی مناسک‌گرایی اخلاق باب می‌شود. این مدلی است که من فکر می‌کنم در جامعه ما در این چهاردهه، یکی از مدل‌های مرکزی بوده است و اتفاقاً حکومت تمایل بسیاری به این مدل دارد. این مدل با مدل منبر و خطابه‌ای که در گذشته

در دین هم بوده است شباهت دارد. البته من نمی‌خواهم مفهوم وعظ یا واعظ را در عالم و اجتماع دینی نهی کنم. آن هم الگویی است؛ اما وقتی این الگو به حوزه کشورداری وارد می‌شود، مسئله‌زاست. به‌طور کلی این مدل فرض را بر این گذاشته که پیام‌های اخلاقی به جامعه انتقال می‌دهد. تک‌تک افراد جامعه را مورد خطاب قرار می‌دهند که راست بگویید، قوانین را رعایت کنید و... سپس افراد زیادی اخلاقی می‌شوند و در نهایت جامعه اخلاقی می‌شود. شاید یکی از لفاظی‌ترین جوامع از نظر لفاظی‌های اخلاقی، جامعه ما باشد. پر حرفی ما بسیار است.

همه نصیحت می‌کنند، پدر و مادر، معلم در کلاس، مدیرها سر صف مدرسه، مدیران ادارات و دوایر و کارخانه‌ها و سازمان‌های دولتی، در حوزه اداره کشور آقایان هم در خطابه‌هاشان و تریبون‌هایی که بیشتر در اختیار خودشان است به طور مرتب نصیحت می‌کنند. آن‌ها به جای فکر و تدبیر برای اداره این کشور، نصیحت می‌کنند. در نتیجه با طولانی شدن این روند، مردم هم از پیام‌ها زده شده‌اند. شاید اگر بررسی شود جامعه ما یکی از جوامعی است که بیشترین مشکل‌های اخلاقی را داراست. نمی‌خواهم بگویم جامعه ما بدتر از جوامع دیگر دنیا است، نه تحقیق کرده‌ام و نه چنین فرضی دارم؛ ولی واقعا جامعه‌ای است که مشکلات اخلاقی بسیاری دارد و در عین حال، شاید پیام‌های اخلاقی در آن بیشتر از دیگر کشورها باشد. شاید با بررسی تطبیقی براساس مقایسه کشورها و شاخص‌های مختلف با توجه به گروه‌ها و رسانه‌های رسمی، آموزش‌های رسمی، دانشگاه‌ها، سازمان‌های خدمت و تولید و سازمان‌های دولتی و غیردولتی بتوان پی به این مسئله برد. به نظر من مدل نصیحت مناسب نیست. فرض من این است که در جامعه ایران مدل نصیحت یکی از مدل‌های مستقر و مسلط بوده است. ما در

**اگر جامعه‌ای تحت ایدئولوژی حکومتی قرار بگیرد، مسلماً این جامعه آزادی‌ها، حقوق، تنوعات، پویایی و اخلاقیات درون‌زای اجتماعی خود را از دست خواهد داد**

**مطالعات فرهنگی انسانی**

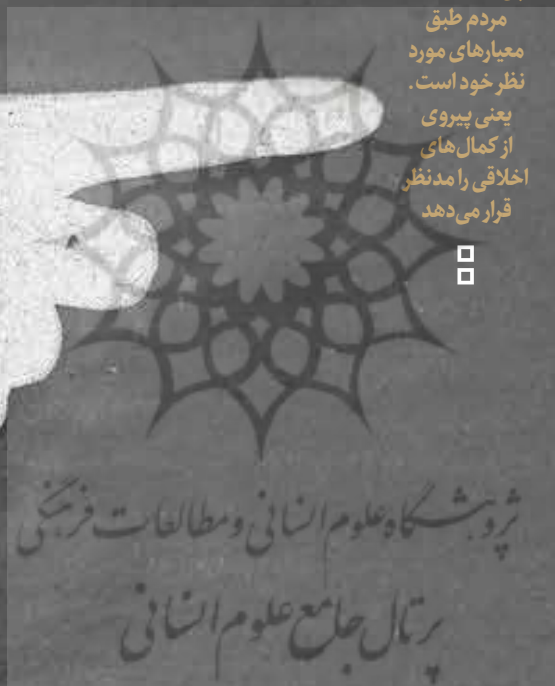
گذشته نصیحت‌الملوک داشتیم یعنی مردم، ملوک را نصیحت کنند. ما تقریباً پس از انقلاب برعکس عمل کرده‌ایم. مردم نمی‌توانند حکام را نصیحت کنند بلکه حکام مردم را نصیحت می‌کنند. این یعنی مسیر نصیحت‌الملوک دگرگون شده است. این مدل جوابگو نیست. در مدل دوم حتی پدر و مادر صرفاً با نصیحت فرزندان خود که در یک خانواده و اجتماع گرم و کوچک هستند، نتیجه نمی‌گیرند و باید با شیوه‌های مستقیم و غیرکلامی زمینه‌هایی را فراهم کنند که بتوانند برای رشد و شکوفایی فرزندان‌شان، آن‌ها را خوب تربیت کنند.

مدل دوم، مدل محتسبی یا «ethics of inspector» است. مدل محتسبی یعنی اخلاق محتسبانه، یعنی محتسبی باشد و مست را بگیرد، محتسبانی باشند که وقتی کسی با لباسی که در ایدئولوژی حاکم غیراخلاقی منظور شده است از ماشین پیاده شد به او حمله کنند، دستگیر کنند و به نام اخلاق انواع و اقسام اهانت‌ها، شرارت‌ها و رذالت‌ها را علیه او انجام دهند. این مدل محتسبی را با چشمان خود در خیابان‌ها و میادین شهرهای این کشور کم‌وبیش دیده و خبرش را شنیده‌ایم. یکی از دانشجویان من سال‌ها پیش در تحقیق رساله‌اش به این نتیجه رسید که جوانان می‌خواهند در خیابان‌های شهرهای ما سبک زندگی خود را داشته باشند و هیچ فکری برای مقاومت در برابر پلیس و حکومت ندارند؛ ولی چون پلیس مداخله می‌کند، سبک زندگی آن‌ها تبدیل به مقاومت می‌شود. یعنی ما تحقیقا به این نتیجه رسیدیم که پدیده مقاومت در

اگر از آن‌ها بپرسید دینتان چیست؟ می‌گویند اسلام و حتی اگر بپرسید مذهب‌تان چیست؟ می‌گویند اثنی عشری و گاهی ممکن است برخی از مسائل دینی را انجام دهند؛ ولی چندان به قالب‌های خاص شرع پایبند نیستند. در اداره‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، مجامع عمومی، محافل هنری، عرصه سینما، عرصه تئاتر، عرصه تلویزیون و رسانه‌ها، فیلم‌هایی که ساخته می‌شود و داستان‌هایی که نوشته می‌شود، نباید غیر از آن اخلاق متشرعانه چیز دیگری باشد؛ زیرا در این صورت سانسور می‌شود. بنابراین در هنر، علم و فرهنگ همه چیز به زندگی روزمره محدود می‌شود. این شیوه لازمه مدل محتسبی است؛ کنترل سبک زندگی، لباس پوشیدن، مصارف مردم، خوراک مردم، روابط اجتماعی در شهر و

دنبال کنیم و از دل آن تعبیر ایدئولوژیکی جدیدی هم ساخته و پرداخته‌ایم. ایدئولوژی مفهومی است که متعلق به دنیای مدرن است. ما این مفهوم را از دنیای مدرن به عاریه گرفتیم و برای دین که غیر ایدئولوژیکی است، صورت‌بندی کردیم، به تصاحب خود درآوردیم و با چهارچوب‌های فقهی و حکومتی و ایدئولوژیکی خودمان می‌خواهیم اخلاق متشرعانه و مناسک‌گرایانه‌ای را در جامعه رواج دهیم. کسانی هم که حتی بر حسب تفاوت‌های فردی، متدین نیستند، یعنی به لحاظ سبک زندگی و فرهنگ خانواده متشرع و شریعت‌گرا نیستند، از آن‌ها هم می‌خواهیم رفتار شرعی داشته باشند؛ هرچند این افراد از یک سلسله اصول کلی اسلامی برخوردارند.

**مدل محتسبی شیوه‌ای است که در آن حکومت متولی اخلاق می‌شود و در پی تغییر اخلاق مردم طبق معیارهای مورد نظر خود است. یعنی پیروی از کمال‌های اخلاقی را مد نظر قرار می‌دهد**



برابر دولت مد نظر اولیه جوانان نبود. این نوع از گروه‌های اجتماعی می‌خواستند که سبک زندگی خود را بیان و عیان کنند، علایق و ذوق و ذائقه‌های خود را دنبال کنند؛ اما وقتی برایشان محدودیت ایجاد می‌شود، سبک زندگی به پدیده مقاومت تبدیل می‌شود؛ پدیده‌ای که نتیجه رفتار دولت است، نه اینکه آن‌ها از ابتدا تصمیم به مقاومت گرفته باشند.

به هر حال مدل محتسبی شیوه‌ای است که در آن حکومت متولی اخلاق می‌شود و در پی تغییر اخلاق مردم طبق معیارهای مورد نظر خود است. یعنی پیروی از کمال‌های اخلاقی را مد نظر قرار می‌دهد. مثلاً انسان باید سلسله‌اصولی را در رفتار و لباس خود رعایت کند، چه چیزی را بخورد یا نخورد، چه زمان بخورد و چه زمان نخورد. این حکومت می‌گوید اگر بخواهیم این اصول به عنوان اخلاق محسوب شود به یک محتسب نیازمندیم. حافظ یکی از کسانی است که به زیبایی و با زبان بسیار تند انتقادی و رندانه بیان می‌کند که چطور محتسبان بازار زهد و ریا برپا می‌کنند و این چه پیامدهایی در تاریخ و فرهنگ ایرانی داشته است. در روزگار حافظ، شهر شیراز مبتلا به حاکمانی بود که به عنوان مبارزه با فسق و فجور، مدل محتسبی را به راه می‌انداختند و او در رابطه با محتسبی بحث‌های بسیار جالبی در اشعار خود دارد. به طور کلی مدل محتسبی چنین است که باید اخلاق مردم را مطابق معیارهای مورد نظر خودمان اصلاح کنیم و آن‌ها را به ضوابط مقرر شده در یک ایدئولوژی مسلط پایبند کنیم. این ایدئولوژی که بحث شما هم هست، همان چهارچوب‌های فقه حکومتی است که البته از آن تعبیر ایدئولوژیکی هم شده است. ما دارای فقهی بودیم که می‌خواست بدن و ذهن را کنترل کند؛ اما این در یک اجتماع ایمانی و دینی عمل می‌کرد نه به صورت دولتی. ما این فقه را از جایگاه سابق خود منتقل و آن را به فقه حکومتی تبدیل کردیم. سپس یک دیدگاه از آن فقه را حاکم کردیم و حال با قدرت، اعمال زور، جبر و سیطره می‌خواهیم آن را

**نیکو در این جهان و جهان پسین می‌دهد؟**

این مدل کوپنی یا محرک پاسخ است؛ یعنی چیزی به جامعه بدهیم و او را برای انجام کاری تشویق کنیم. مثلاً به فرد پولی می‌دهیم تا درس بخواند و... این مدل می‌تواند در رابطه با مسائل دیگر هم اجرا شود که در آن با سلسله‌مشوق‌های ظاهری بخواهیم نوعی از رفتارهای اجتماعی را افزایش دهیم. این مدل را شاید نتوان به‌عنوان یک مدل مستقل در نظر گرفت؛ اما بحث شما جالب است. مثلاً دلفین‌هایی را که در یک دریاچه بسکتبال بازی می‌کنند در نظر بگیرید. در واقع بازی بسکتبال توسط دلفین‌ها بر اساس محرک - پاسخ انجام می‌شود. صاحبان دریاچه تغذیه آن‌ها را به شیوه‌ای تنظیم کردند که رفتار آن‌ها را شرطی می‌کند. کیوت‌های اسکیت‌ها هم که با بال‌هایشان پینگ‌پنگ بازی می‌کنند، از طریق چنین روشی به آنان آموزش داده می‌شود. ما به این رفتارها، رفتارهای محرک‌پاسخ و رفتارهای شرطی می‌گوییم. رفتارهای شرطی، اخلاقی خلق می‌کند که نوعی تظاهرات اخلاقی است؛ رفتارهای ظاهری و کوتاه‌مدت و بی‌دوام که بر اساس جوایزی، آن هم بر اساس اهداف جایزه‌دهنده به وجود می‌آید. این تعبیر زیبایی

کوچه و بازار، مجامع و مهمانی‌ها، از سال‌های دور و نزدیک حریم خصوصی افراد از مداخلات محتسبانه به نام اخلاق در امان نبوده است.

**این مدل‌هایی که بیان فرمودین، به چه میزانی می‌توانند در اخلاقی ترشدن جامعه، موفق باشند؟**

تا اینجای بحث من دو مدل از اخلاقی کردن و اخلاقی شدن جامعه را بیان کردم. پس از چهاردهه که از انقلاب می‌گذرد، هر دوی این مدل‌ها اعمال می‌شده؛ اما هیچ‌کدام موفق نبوده‌اند. در ضمن، به ساحت اخلاق لطمه هم زده‌اند. به نظر من این دو مدل نه تنها مدل‌های مطلوبی نیستند، بلکه عملاً بنا به

گواهی تجربه بعد از قبول هزینه‌های بسیار موفق هم نبوده‌اند. در جهت اعمال این دو مدل در جامعه بخش عظیمی از بودجه‌های سالانه کشور به سازمان‌هایی اختصاص داده شده است که چندان بررسی نمی‌شوند، حساب‌رسی ندارند و انواع و اقسام عدم شفافیت و فساد در آن‌ها وجود دارد. این دو مدل نه ممکن بود و نه مطلوب. ضمن اینکه می‌توانیم دلایل ممکن نبودن و مطلوب نبودن این مدل‌ها را مطرح کنیم، تجربه چهاردهه گذشته هم جواب‌گو نبودن آن‌ها را نشان داده است.

**آیا علاوه بر این مدل‌های قدیمی که فرمودید، می‌توان از مدل دیگری به نام مدل اخلاق جایزه‌ای و تشویقی هم نام برد؟ یعنی همان مدلی که برای رعایت اخلاق، وعده**



که شما به کار بردید یعنی جایزه‌ای، این هم می‌تواند یک مدل باشد. شاید این مدل کمتر خطرناک باشد و حداقل جایزه‌ای برای برخی سلسله‌رفتارها می‌دهد؛ ولی مدل پایدار و عمیقی نیست. اینکه مثلاً در یک سازمان به خاطر انجام کاری، جایزه می‌دهند یا در کلاس‌هایی شرکت می‌کنند و رتبه و مرخصی می‌دهند هر چند مبتذل است، اما از محتسبی بهتر است. با این حال این مدل، مدل مناسبی برای اخلاقی شدن جامعه نیست؛ چون مدلی رفتارگرایانه است؛ یعنی رفتارهای شرطی اخلاقی پدید می‌آورد. این رفتارهای شرطی اخلاقی پایدار نیست و با تغییر شرایط و بروز بحران و سختی‌ها دگرگون می‌شود. اخلاقی با دوام است که از سر تأمل، درون‌زا، با نوعی آگاهی و احساس نیاز درونی و تربیت‌های عمیق و نافذ تعلیم و تربیتی از طریق مدارس، خانواده و نهادهای اجتماعی باشد.

**ما دارای فقهی بودیم که می‌خواست بدن و ذهن را کنترل کند؛ اما این در یک اجتماع ایمانی و دینی عمل می‌کرد نه به صورت دولتی.**





## در مقابل این مدل‌هایی که بیان شد، مدل مطلوبی که می‌تواند جایگزین شود، چیست؟

من فکر می‌کنم در مقابل مدل محتسبان و نصیحت، مدل رضایت‌بخشی که وجود دارد، شیوه اخلاق امکان‌ساز و توانمندساز است. این شیوه اخلاق تسهیلگر است به جای مدل اخلاق قضاوتگر. در این مدل به جای قضاوت کردن، برای اخلاقی شدن جامعه باید تسهیلگری، امکان‌سازی و توانمندسازی کنیم؛ یعنی امکان‌هایی را برای جامعه به وجود آوریم تا جامعه اخلاقی شود. در واقع مانند همان دیدگاه پروین اعتصامی که می‌گوید «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست». ما باید به جای جرم راه رفتن، ره را هموار کنیم؛ یعنی شرایط امکان اخلاقی بودن را به وجود آوریم؛ درستکاری، راستگویی، دادگری، رعایت حقوق دیگران، امانتداری، شفافیت، حفظ محیط‌زیست و همه آن چیزهایی که اخلاق جهان‌شمول است. این‌ها اخلاق است که پس پشت آن یک نوع تعهد اخلاقی وجود دارد که به ما می‌گوید صف را رعایت کنید، رفاه شهروندان را لحاظ کنید، در معاملات و گفتارها و در قضاوت دیگران عدالت به خرج دهید، در حوزه عمومی درستکار باشید، برای مراجعان خدمت کافی انجام دهید، وظیفه حرفه‌ای خودتان را در قبال ذی‌نفعان بیرونی درست و کامل انجام دهید. حال نمی‌خواهم وارد بحث اخلاق شوم؛ زیرا پروژه شما برای این بحث نیست؛ بلکه بحث این است که چطور جامعه اخلاقی می‌شود و چطور رشد پیدا می‌کند. پس این مدل می‌گوید که من می‌خواهم شرایط امکان اخلاقی بودن را فراهم کنم.

من سال‌ها تجربه همکاری با سازمان‌های مردم‌نهاد را دارم. مثلاً در این نهادها برای مادرانی که سرپرست خانوار هستند یا کودکان کار، مردم‌بیکار، کودکان مستعدی که پدر و مادرهای توانمندی ندارند یا پدر و مادری ندارند، یاد می‌گیریم کار و برنامه‌ریزی کنیم. شما با انجام چنین فعالیت‌هایی رشد اخلاقی می‌کنید. این رفتار، به شیوه جایزه‌ای نیست. شما به صورت درون‌زا محنت دیگران را احساس می‌کنید؛ تو کم‌محنت دیگران بی‌غمی / نشاید که نامت نهند آدمی

درک محنت مردم یا فهم رنج‌های مردم اوج اخلاق است. ما این کار را با رفتارهای شرطی یاد نمی‌گیریم. من اخیراً مقاله‌ای خواندم که بیان کرده بود در کشوری از اروپا به‌ویژه اسکاندیناوی موضوع جنگل‌های کوچک باب شده است. در این طرح، کودکان دبستانی و حتی پیش‌دبستانی با لذت، بازی، هیجان

و روش‌های بسیار خوب از ابتدا تشویق و علاقه‌مند می‌شوند که در گوشه‌ای از حومه شهر یا کنار یک خیابان درختکاری کنند. به آن‌ها گفته می‌شود ما امروز برنامه درختکاری داریم. نهال‌هایی را می‌آورند و همراه با موسیقی به صورت دسته‌جمعی، اردویی را شکل می‌دهند و با بیل و کلنگ و آب درجایی درخت می‌کارند و می‌گویند این جنگل ماست. آن‌ها براین باورند که مجموعه محیط‌زیست شهر و کشورمان از این جنگل‌های کوچک بهبود پیدا می‌کند. من از شما می‌پرسم که آیا کودکانی که در این سنین چنین تجربه‌هایی داشته‌اند، واقعا این طبیعت را دوست نمی‌دارند؟ آن‌ها عاشق طبیعت و مراقبت از درختان نمی‌شوند؟ آیا این کودکان درختان شهرشان را می‌شکنند؟ آیا در آینده با انواع رفتارهای مخرب خود محیط‌زیست را تخریب می‌کنند؟ خیر. آن‌ها در آینده از محیط‌زیست بهتر مراقبت می‌کنند. آن‌ها این اخلاق زیست‌بومی را از طریق مشوق‌هایی؛ نه با شکل رفتارگرایانه؛ با لذت‌ها و به صورت عمیق مزه‌مزه کردند. تجربه کردند، یاد گرفتند و در نتیجه به عنوان انسان‌های متخلق به اخلاق زیست‌بومی پرورش یافتند. آن‌ها از سیاره زمین مراقبت می‌کنند، نسل‌های آینده و رفاه اجتماعی دیگران را در نظر می‌گیرند و حتی آب، خاک، درخت، گل و هوا را دوست دارند. این بخشی از اخلاق بشری است که از طریق زمینه‌سازی‌هایی بخت اخلاقی را در آن‌ها بالا می‌برند. این روش، اصطلاحاً روش تحمیلی است، نه روش شرطی کردن رفتار. به نظر من این طرح در ذیل مدل امکان‌سازی اخلاق قرار می‌گیرد. آیا این شیوه اخلاقی کردن برای جامعه آینده آن‌ها مفید نیست؟ شما این جوامع را با جامعه‌ای مقایسه کنید که کودک از مدرسه می‌گریزد. مدرسه برای او خوفناک و زندان سبک‌دراست است. وقتی از خانه به مدرسه می‌رود مدرسه را محیط عبوسی می‌بیند که در آن شادی، اظهار وجود و خلاقیت جایی برای بروز ندارد. اما در چنان جوامعی کودکان باهم دوست می‌شوند، رهبری اجتماعی، مدیریت، برنامه‌ریزی، کار جمعی، باهم بودن، رعایت حال همدیگر، کمک کردن به یکدیگر و دلبستگی به شهرشان را یاد می‌گیرند. این روش‌ها نشانه اخلاق است.

## شما از مدلی که می‌تواند با توجه به دانش و شرایط امروز بشر، به کمک اخلاقی ترشدن جوامع بیاید، با عنوان اخلاق امکان‌ساز یاد کردید، لطفاً آن را قدری بیشتر توضیح دهید.

بخت اخلاقی مفهوم جدیدی است که سال‌های گذشته و اخیر در حوزه مباحث اخلاقی مطرح شده است. یعنی یک انسان نوعی تا چه میزان بخت برای اخلاقی بودن

دارد. بر اساس این مفهوم در برخی جوامع و شرایط مردم بخت اخلاقی‌شان بیشتر است و در برخی شرایط مردم بخت اخلاقی‌شان کمتر. این مدل، شیوه مطلوب و آلت‌ناتیو من در مقابل دو مدل پیشین است که مثلاً می‌گوید من کاری کنم در شهر اصفهان شهروندان شانس اخلاقی‌بودنشان بالا برود، بخت این را داشته باشند که با هوش متوسط اخلاقی شوند؛ یعنی انسان‌هایی که هوش متوسط عاطفی، فکری و عقلی دارند، وقتی که به سنی می‌رسند و وارد جامعه می‌شوند بخت این را داشته باشند که به‌عنوان انسان‌هایی اخلاقی پرورش داده شوند که بدانند نباید مردم را آزار داد با صدا، دخالت، گرفتن حشاشان، دروغ‌گویی، سلب آزادی‌شان، مداخله در زندگی‌شان و با حفظ تعهد کاری و حریم خصوصی دیگران. من طی سال‌های گذشته در مطالعاتم به این مفهوم برخورد و آن لحظه برای من بسیار دل‌انگیز بود. این مفهوم در آن لحظه من را به تأمل واداشت که بخت اخلاقی چقدر در مباحث اخلاقی مهم است و چطور می‌شود یک انسان، شانس اخلاقی‌اش بالا باشد و دیگری شانس اخلاقی‌اش پایین باشد. تصور کنید که در یکی از آلودگی‌های حاشیه‌ای شهر در خانواده‌ای مضحمل، مادری هست که از شوهرش جدا شده، باید سر چهارراه بایستد و با کودکی که به پشت خود بسته است تکدی‌گری کند، این کودک چقدر شانس اخلاقی دارد؟ موقع رانندگی که این کودکان را می‌بینم؛ دختری پُرسی که در آغوش مادر است یا پدري که دست کودکش را در خیابان گرفته است یا خود کودکان کار که در تهران بیشتر هستند؛ اولین پرسش من این است که چقدر این کودکان بخت اخلاقی دارند؟ در مقایسه با کودکانی که در پنج‌شش‌سالگی آموزش‌های پیش‌دبستانی را شروع می‌کنند، قبل از آن انواع مراقبت‌های تغذیه‌ای، آموزشی و تربیتی برایشان فراهم می‌شود، در محیطی دنج پرورش می‌یابند، بعد به بهترین مدارس می‌روند و از بهترین الگوهای تربیتی برخوردار می‌شوند، اگر هوش متوسطی داشته باشند و دچار ناهنجاری‌های مغزی خاصی نباشند شانس بسیاری خواهند داشت که شهروندان محترمی شوند که به یک‌سری سلسله‌اصول، قواعد، روابط و حقوق پایبند باشند. پس بخت اخلاقی مردم مفهوم مهمی است؛ اما من وارد آن بحث نمی‌شوم، زیرا بحث مفصلی است.

## این مدل اخلاق امکان‌ساز دارای چه مؤلفه‌ها و گزاره‌هایی است؟

این مدل بر گزاره‌های روشن و آزموده‌شده‌ای استوار است. این مدل می‌گوید کاری کنید تا شرایط و امکان اخلاقی بودن بالا برود، تسهیلگر و حمایتگر باشید تا امید اخلاقی بودن و بخت اخلاقی بودن مردم بالا برود. یکی از گزاره‌های این مدل این است که هر چه اختلاف طبقاتی بیشتر باشد اخلاق همبستگی پایین می‌آید. هر جامعه که در آن ضریب جینی و اختلاف طبقاتی

بالا رود احتمال اینکه همبستگی اجتماعی اش پایین بیاید زیاد است. این یک گزاره است. گزاره دیگر اخلاق امکان‌ساز می‌گوید هرچه دولت‌سالاری بیشتر شود، فساد سیستماتیک گسترده‌تر است. هر جامعه‌ای که در آن یک سازمان دولتی بر همه اقتصاد و زندگی سیطره داشته باشد با نفت یا هر چیز دیگر، یک بروکراسی ایجاد می‌کند. در چنین جامعه‌ای دولت به گردش سرمایه و منابع طبیعی تسلط دارد. بنابراین در آن نوعی بروکراسی به وجود می‌آید که فساد سیستماتیک را ایجاد و گسترده می‌کند. این فساد یکی از مظاهر غیراخلاقی است. شفافیت بین‌المللی فساد را اندازه می‌گیرد و شاخص آن بین ۱ تا ۱۰ است. جایگاه ایران در شاخص شفافیت یعنی مصونیت از فساد بین ۲ تا ۳ است. در حالی که در برخی کشورهای دیگر شاخص ۹ یا ۱۰ را نشان می‌دهند. جامعه‌ای که شاخص آن بین ۶ تا ۱۰ باشد، جامعه‌ای اخلاقی است. جامعه‌ای که شاخص شفافیت آن پایین است، مشخص می‌کند اقتصاد فاسد است و منابع گرفتار فساد هستند. پس در این دولت‌سالاری، دولت متولی حقیقت، فضیلت و اخلاق می‌شود. جامعه ایدئولوژیک می‌شود و نوعی دولت‌سالاری، کمال‌گرایی و پدرسالاری به وجود می‌آید. چنین دولتی اقتصاد و فرهنگ را قبضه می‌کند، فساد را به وجود می‌آورد و جامعه اخلاقی نمی‌شود. دیگر گزاره این مدل این است که هرچه حکومت مذهبی شود، اخلاق تظاهر ریای مذهبی و مقدس‌مآبی بالا می‌رود. یکی از خصلت‌هایی که در تعلیم دینی ما بدترین ردیلت تلقی شده ریاست، ریاساسا در اخلاق دینی بیشتر خود را نشان می‌دهد. البته در اخلاق عرفی سکولار هم اینکه انسان رفتار چندگزینه‌ای داشته باشد و چیزی را از خودش ظاهر کند که هویت ندارد باعث می‌شود عزت‌نفس انسان آسیب ببیند.

من اگر با دوست، همسفر، همکار یا همشهری خود به گونه‌ای رفتار کنم که من واقعی مرا پنهان کند، در حال فریب او هستم؛ یعنی با زبان بدنم با چهره، لحن، رفتار و لباس پوشیدم او را فریب می‌دهم. این عمل از یک جهت غیراخلاقی است و از یک جهت هم عزت‌نفس و شخصیت مرا از بین می‌برد. چنین اخلاقی، چه زمان به وجود می‌آید؟ وقتی که دولت دینی و دین دولتی می‌شود. دین و سیاست رابطه‌هایی باهم دارند؛ شما می‌توانید بگویید در دین من ارزش عدالت وجود دارد و در نتیجه چون من دین دارم، عدالت‌خواه و به فکر محرومین هستم. بین دین و سیاست به یک معنا می‌تواند ارتباط وجود داشته باشد. شما می‌توانید براساس تعلیم دینی خود، یک دین مدنی داشته باشید؛ مثلاً در اروپا سوسیال-مسیحی‌ها براساس تعلیم دینی‌شان به دنبال برابری هستند. کسانی هم هستند که براساس تعلیم دینی‌شان آزادی‌هایی را دنبال می‌کنند؛ مثلاً امروزه در اروپا الهیات محیط‌زیست وجود دارد؛ یعنی ایدئولوژی‌های محیط‌زیستی

دارای صورت‌بندی الهیاتی هستند. در آمریکای لاتین الهیات آزادی‌بخش وجود دارد؛ یعنی گروه‌هایی هستند که در آنجا الهیاتشان آزادی‌بخش است و با ستم، سلطه، نابرابری و با روابط قدرت درگیری دارند. پس شما می‌توانید دینی داشته باشید که برای آن کوشش‌هایی مدنی به خرج دهید و دین را بر دیگران تحمیل نکنید بلکه از آن الهام بگیرید و با روش‌های دموکراتیک و صلح‌آمیز، فعالیت‌هایی مدنی در جهت امور اجتماعی و رفع مشکلات جامعه انجام دهید. اما وقتی دین را بدون بررسی اجتماعی مبنای حکومت قرار دهید و به نام دین راه ورود دیدگاه‌های متکثر را ببندید، این حکومت به‌عنوان حکومت مذهبی قلمداد می‌شود. در این حکومت مذهبی، اخلاق تظاهر و اخلاق مقدس‌مآبی به وجود می‌آید که یک نوع بی‌اخلاقی است. یک گزاره دیگر وجود دارد که می‌گوید هرچه شکاف بین مردم و دولت بیشتر شود قانون‌شکنی هم بیشتر می‌شود. می‌توان رعایت قوانین مصوب اجتماعی را یکی از مصادیق اخلاق در نظر گرفت که البته شاید شما این مصداق را به عنوان امری اخلاقی در مذاقه‌های خود قبول نکنید. من می‌گویم یکی از ارزش‌ها و تعهدات اخلاقی انسان‌ها این است که وقتی در یک جامعه زندگی می‌کنند، به قوانینی که از طرق رضایت‌بخشی با روال‌های متعارف عرف سالم تصویب شده است، حتی اگر شخصاً هم مخالف آن باشند، به آن قوانین التزام و تعهد دارند. ممکن است من به‌عنوان یک کارشناس شهر معتقد باشم که نباید در اینجا چراغ قرمز بگذارند؛ ولی باید جلوی چراغ قرمز بایستم. به تعبیر کانت، این رفتار اگر با نیت اخلاقی باشد، اخلاق است؛ اما اگر از ترس پلیس انجام شود، فقط رعایت قانون است. اگر اراده اخلاقی پشت این عمل وجود داشته باشد، به این معنا که من به مصوبات جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم پایبند باشم و به قوانین احترام بگذارم، این یعنی اخلاق موردنظر کانت. مثلاً سقراط با نگرینختن از زندان، با وجود اعتقادداشتن به قوانین شهری که در آن زندگی می‌کرد، می‌خواست یک نوع تعهد نشان دهد. من اکنون وارد این بحث‌ها نمی‌شوم. در یک گزاره بسیار ساده می‌گویم که قانون‌شکنی و هنجارشکنی می‌تواند یکی از مصادیق افول اخلاق باشد. جامعه‌ای که افول اخلاقی داشته باشد یعنی چه؟ جامعه‌ای که هیچ‌کس به اصول اخلاقی، قوانین و نظم شهر پایبند نیست. مثلاً کسانی در جنگل برای خود ویلا می‌سازند درحالی‌که کنوانسیون‌ها و قراردادهای بین‌المللی می‌گویند که نباید این کار را انجام داد. این کار قانون‌شکنی و غیراخلاقی است.

**من اگر با دوست، همسفر، همکار یا همشهری خود به گونه‌ای رفتار کنم که من واقعی مرا پنهان کند، در حال فریب او هستم**

**شاید به نظر برسد که در جامعه ما قانون‌شکنی زیاد شده است، دلیل آن را چه می‌دانید؟**

زیرا شکاف بین مردم و دولت زیاد شده است. وقتی شکاف بین مردم و دولت بیشتر شود، مردم اعتماد به دولت و قوانین نخواهند داشت یا این قوانین بر آن‌ها نفوذ ندارد. وقتی مردم در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که دولت برایشان مشروعیت دارد؛ حتی در صورت مخالفت با رئیس‌جمهور و وزیر؛ می‌گویند اصل دولت براساس یک عرف ساده و سالم مشروعیت دارد و ما می‌پذیریم که این دولت ماست، واقعیت ملی ماست؛ حتی اگر با رفتاری از آن‌ها مخالفت کنیم و در روزنامه انتقاد کنیم؛ ولی اصل شکاف دولت و ملت وجود ندارد. دولت هم بخشی از جامعه ماست. در یک کشوری از اروپا، مثلاً آلمان، مردم نمی‌گویند که این دولت بر ما

## براساس معنایی که از توسعه مدنظر است، باید به همه عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و آموزشی، اقتصادی و... به صورت همه جانبه نگاه کرد. ولی به نظر شما برای توسعه بخت اخلاقی، کدام حوزه‌ها اولویت بالاتری دارد؟

این یک سؤال پیشینی نیست؛ بلکه یک امر پسینی است؛ یعنی مسئله‌ای است که پاسخی تجربی می‌خواهد و پاسخ نظری ندارد که ما بگوییم در نظریات اجتماعی اول باید بخت‌های اقتصادی را فراهم کنیم بعد بخت‌های فرهنگی بعد بخت‌های سیاسی. اینکه پاسخ تجربی است یعنی چه؟ یعنی در شرایط کنونی در جامعه ایران می‌توانیم بگوییم که با توجه به کاستی‌ها و فزونی‌ها و با توجه به معادله‌ای که در اینجا و اکنون وجود دارد، درباره بخت اخلاقی می‌توانیم بحث‌هایی را مختص به آن داشته باشیم. در پیمایش‌های ملی آمده است که مهم‌ترین مصادیق جامعه به طور عموم اقتصادی هستند. مثلاً مسئله مردم این است که درآمد ماهانه ۱۰ میلیون تومان، خط فقر است؛ اما درآمد رسمی آن‌ها حدود چهار میلیون تومان است. ثروت‌های کلانی که در بخش‌های دیگر جامعه وجود دارد، بزرگ‌ترین عامل اخلاق ستیز در جامعه ماست. شما فردی را در نظر بگیرید که چهار میلیون تومان درآمد دارد و برایش اخلاق صحبت کنید. احتمال کمی وجود دارد که به حرف‌های شما علاقه‌مند باشد. او می‌گوید شما از چه چیزی صحبت می‌کنید؟ ثروت‌هایی که در اطرافم می‌بینم از کجا آمده است؟ این امکان‌ها کجا، زندگی من کجا؟ پس یک بخش از بخت اخلاقی این است که ما اقتصاد را سامان دهیم و ببینیم این سیاست‌ها از کجا ناشی می‌شود؟ اقتصاد ما یک اقتصاد سیاسی است. یکی از مشکلات ما دیپلماسی است. شکست دیپلماسی و نگاه نادرستی که پشت آن وجود دارد و مانع دیپلماسی معقول در دنیا است، یکی از بزرگ‌ترین عوامل برهم خوردن زندگی اقتصادی مردم است. از سوی دیگر، دولت‌سالاری، نگاه ایدئولوژیک، اقتصاد نفتی و... در این مسئله دخیل‌اند.

به نظر من یک بخش دیگر این است که برای بخت اخلاقی ابتکار از جامعه ستانده شده است. دادن ابتکار به نهاد‌های مدنی و اجتماعی برای سازماندهی اجتماعی بخت اخلاقی جامعه را بالا می‌برد. هرچه ما به جامعه صنفی، سازمانی و عام‌المنفعه فرصت بدهیم، این‌ها می‌توانند با فعالیت خود زرمه محبت، اخلاق و فضیلت را در جامعه بالا ببرند. اما اینطور نباشد که اگر زلزله بزرگی مثل زلزله کرمانشاه اتفاق بیفتد، این سازمان‌ها اقداماتی صورت دهند؛ اما بعد از آن نتوانند هیچ کاری انجام دهند. دولت‌ها باید

یک محله را به عنوان الگو نشان می‌دهیم. این کار جنبه تشویقی هم دارد؛ یعنی همان که شما فرمودید، ولی شهرداری به عنوان یک نهاد عمومی با کمک سازمان‌های مردم‌نهاد محلی و همسایگان دست به چنین اقدامی می‌زند. برای چنین اقداماتی اگر دولت و سازمان‌های دولتی مستقیماً وارد عمل شوند، نتیجه معکوس دارد؛ ولی اگر بسترسازی کند موفقیت‌آمیز خواهد بود. برای این کار مثلاً می‌تواند به نهاد‌های مدنی به راحتی مجوز دهد و نگاه‌های سیاسی و امنیتی به فعالیت‌های مدنی نداشته باشد. مثلاً سازمان‌های مردم‌نهادی که برای افراد مقروض، زندانیان، نادارها، افراد بی‌سرپرست یا سرپرست‌هایی که امکاناتی ندارند، برای یتیمان و بیماران و برای انواع و اقسام مشکلاتی که مردم این سرزمین دارند، تشکیل می‌شوند، دولت می‌تواند از آن‌ها حمایت کند و قوانینی ساده برایشان وضع کند. در مقابل، این نهادها باید استانداردهایی تعریف کنند که براساس آن ضوابط و صلاحیت‌هایی داشته باشند.

درواقع آن‌ها باید با هم اتحادیه‌هایی داشته باشند، استانداردهایی بنویسند، شبکه‌هایی تشکیل دهند و همدیگر را از طریق آموزش‌ها، گفت‌وگوها و کیفیت خدمات خود ارتقا بدهند. اینکه فرمودید مجری فعالیت‌های امکان‌سازی چه کسی است در پاسخ می‌توان گفت این فعالیت‌ها سطوح مختلفی دارند که یک سطح آن به دولت برمی‌گردد. یعنی دولت سلسله‌بسترهایی ایجاد کند برای مشارکت مردم، حمایت از فعالان اجتماعی و فعالان اقتصادی. همچنین دولت باید بخشی از منابع عام‌المنفعه را به آنان اختصاص دهد، تسهیلات برای تشکیلات عام‌المنفعه فراهم آورد و نمایندگان این تشکلهای را در سیاست‌گذاری‌ها مداخله دهد. این در سطح دولت است که بسترسازی و ظرفیت‌سازی کند و از سازمان‌های مردم‌نهاد و مدنی یا در اختیار گذاشتن تسهیلات مالی، تجهیزات و زیرساخت‌ها مثل واگذاری زمین با وام‌های کم‌بهره یا بی‌بهره حمایت کند. در مقابل، این نهادها با ابتکارشان براساس سیاست‌های کلی که اتفاقاً نمایندگان خود آن‌ها تأیید کرده‌اند، در جهت کارهای عام‌المنفعه فعالیت کنند. با این حال، دولت نباید در سطوح پایین‌تر دخالت کند؛ بلکه این نمایندگان سازمان‌های مردم‌نهاد هستند که باید استاندارد داشته باشند، ضوابطی را تنظیم و کارهای بعدی را مدیریت کنند. در سطح سازمان‌های مردم‌نهاد، کار به این صورت است که هر سازمان مسئول، اصول، ضوابط، شورا و انتخاباتی دارد. بنابراین آن‌ها به این صورت امکان‌های اجتماعی را برای هم‌پستگی، محبت اجتماعی و اعتماد اجتماعی فراهم می‌آورند. یکی از مسائل اخلاق ستیز این است که شهروند نسبت به شهرش بیگانه می‌شود و این می‌تواند یکی از اسباب تخریب اخلاق شود.

**در جامعه اخلاقی مدنظر من دو نیرو وجود دارد: یکی بازدارنده‌ها یعنی عواملی که اجازه نمی‌دهند جامعه اخلاقی شود، مانند شکاف بین دولت و ملت، اختلاف طبقاتی، دولت‌سالاری و...؛ دیگری، مشوق‌ها و عوامل پیش‌برنده است، یعنی عواملی که می‌تواند جامعه را به سمت اخلاقی بودن راه‌سخت کند. مانند عدالت، پیش‌برد، افزایش بودنی، افزایش سرمایه‌های انسانی و مشروعیت دولت**

تحمیل شده، بلکه با کسی که انتخاب شده است به لحاظ حزبی شخصاً مخالف‌اند و مثلاً می‌گویند ما نتوانستیم انتخاب شویم، حزب رقیب انتخاب شد. در این جامعه میان دولت و مردم شکافی وجود ندارد، قانون‌شکنی زیاد نیست، قوانین از یک نفوذ و اعتباری برخوردارند و مردم به میزان زیادی به قوانین پایبندند. پس شما اگر قانون‌شکنی را به یک تعبیر غیراخلاقی بودن جامعه یا افول اخلاقی بدانید، یکی از علت‌های آن شکاف بین مردم و دولت است. هرچه سرمایه‌های اجتماعی کاهش یابد و اعتماد به قوانین و دولت از بین برود، طبعا اخلاق نیز کاهش می‌یابد. هرچه سرمایه انسانی بالا رود، کیفیت انسانی بالا می‌رود؛ ازجمله رفتار اجتماعی اخلاقی‌تر می‌شود. مثلاً تحقیقات نشان داده است که افراد تحصیل‌کرده کمتر مرتکب جرم می‌شوند.

بنابراین مدلی که من برای اخلاقی بودن جامعه تصور می‌کنم، اخلاق امکان‌ساز است تا ره را برای اخلاقی بودن هموار کنیم. از اینجا می‌توانیم به جزئیات بحث منتقل شویم. ما می‌توانیم اصل بحث را با جزئیات و ابعاد مختلف آن دنبال کنیم. من بر این اساس برای خود مدلی دارم که بگویم بازدارنده‌ها و پیش‌برنده‌ها برای جامعه اخلاقی شامل چه چیزهایی می‌شوند. در جامعه اخلاقی مدنظر من دو نیرو وجود دارد: یکی بازدارنده‌ها یعنی عواملی که اجازه نمی‌دهند جامعه اخلاقی شود، مانند شکاف بین دولت و ملت، اختلاف طبقاتی، دولت‌سالاری و...؛ نیروی دیگر، مشوق‌ها و عوامل پیش‌برنده است، یعنی عواملی که می‌تواند جامعه را به سمت اخلاقی بودن پیش ببرد، مانند عدالت اجتماعی، شفافیت، فعالیت جامعه مدنی، افزایش سرمایه‌های انسانی و مشروعیت دولت. پس ما می‌توانیم از این طریق یک سلسله عوامل پیش‌برنده و بازدارنده جامعه اخلاقی را تبیین کنیم و بگوییم از طریق عوامل پیش‌برنده چطور یک جامعه اخلاقی به وجود می‌آید و چطور از طریق عوامل بازدارنده، اخلاق در یک جامعه افول پیدا می‌کند. تعادل بین این عوامل هرچه به سمت پیش‌برنده‌ها باشد، شانس اخلاقی بودن در جامعه بیشتر می‌شود.

## امکان‌سازی اخلاق و تواناسازی توسط چه کسی باید در جامعه اجرا شود؟

در اینجا دولت نباید متولی باشد؛ بلکه باید بسترساز شود و حمایت کند. یعنی دولت از نهاد‌های مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد، حرفه‌ها، صنوف، نهاد‌های محلی و همسایگان محله حمایت کند. مثلاً شهرداری در هر ناحیه‌ای که وجود دارد، تعدادی نهال درخت در اختیار مردم آن محل قرار دهد که در محله خود، آن‌ها را بکارند. مثلاً در رابطه با این موضوع، ما



مجله مطالعات  
فلسفه و ادبیات



سازمان‌ها و نهادهای مدنی را تقویت کنند. این عمل بهترین عامل امکان‌سازی برای اخلاقی‌بودن جوامع باشد. پس به نظر من سؤال عالمانه شما جواب نظری ندارد. به‌طور کلی شاید همه دنیا در پاسخ بگویند اولویت اول فرهنگی بعد اقتصادی است یا اول اقتصادی بعد فرهنگی؛ ولی در جامعه ما در شرایط کنونی یک سلسله مسائل سیاسی در مرکز مسائل وجود دارد؛ چون جامعه ما شدیداً سیاسی است. اقتصاد ما سیاسی است. دیپلماسی ما بیش از اینکه جنبه فنی، حرفه‌ای و عقلانی داشته باشد ایدئولوژیک است.

### راه‌چاره چیست؟ چگونه می‌توان مانع افول اخلاقی شد؟

اولین قدمی که می‌تواند دومینوی غیراخلاقی ما را تا حدی تعدیل کند رفع شکاف بین دولت و ملت است. دولت باید قبل از اینکه همه چیز فرو بریزد، نوعی آشتی ملی و نوعی رفتارندوم برگزارد کند. این اقدام یک نوع امید و مشارکت جاری می‌کند و امکان‌های بعدی را به وجود می‌آورد که مشارکت اجتماعی، حقوق اجتماعی و نهادهای مدنی بالا برود. همه این‌ها می‌تواند زمینه‌ساز شود، برای اینکه سیاست‌ها، اقتصاد و روابط بین‌الملل بهبود پیدا کند. امروز در وین مذاکرات در حال پیشروی است. در کنار

این کار که به‌طور زیرکانه آن را پیش می‌برند، عقلانیتی هم در اداره کشور برای ترمیم مشروعیت حکومت به خرج دهند. مثلاً اخیراً من از زبان رئیس‌جمهور که مردم هم بحق از او بسیار گله‌مندند، شنیدم که از همه‌پرسی صحبتی به میان آوردند. این صحبت چه مانعی دارد؟ پس معلوم است درون حاکمیت چنین فکری وجود دارد. پس چه بهتر خودشان این کار را به‌طور جدی پی بگیرند. متأسفانه در قانون اساسی ما همه‌پرسی پیچ‌وخم بسیاری دارد. یکی از مشکلات بی‌اخلاقی جامعه ما همین قانون اساسی است که با وجود برخی از جنبه‌های مثبتش، پایه‌های غلطی دارد. این پایه‌های غلط اسباب یک سلسله رویه‌هایی شده که زمینه‌های اخلاقی جامعه را از بین برده است مثلاً می‌گوید هر چیزی آزاد است مگر به حکم قانون. با این اصولی کلی‌ای که نوشته‌اند می‌توانند با جامعه هر کاری بکنند. قانون اساسی با تمام

کاستی‌هایش، نکات مثبتش هم اجرا نمی‌شود. ما در کشور حتی از ظرفیت موجود حقوقی هم درست استفاده نکردیم. این موارد پایه سلسله رفتارها و رویه‌هایی شده است که اساس اخلاق را هم تخریب کرده است. ممکن است ما بگوییم اخلاق با دین متفاوت است. قطعاً دیدگاه من هم همین است. اخلاق ساحتی مستقل از دین است. من مقالات متعددی دارم که می‌گوید اخلاق می‌تواند دینی نباشد. البته اخلاق می‌تواند دینی هم باشد که کسی به خاطر دینش به اخلاق عمل کند. ولی می‌توانیم دین غیراخلاقی هم داشته باشیم و کسی به نام دینش غیراخلاقی عمل کند. در مجموع، ما می‌توانیم برای گام بعدی، اصلاحات ساختاری در حکومت و نهاد حکمروایی را پیش بگیریم. یعنی حرکت کردن به سمت حکمروایی خوب، شفافیت، گزارش‌دهی و پاسخ‌گویی. دولت پاسخ‌گو بهترین کمک برای اخلاق است. دولتی که پاسخ‌گوست و اختیاراتی دارد، گزارش اجتماعی می‌دهد، نسبت به اعتراضات و انتظارات پاسخ‌گوست نه اینکه ضمن عدم توجه، سرکوب کند. پس هرچه پاسخ‌گویی و شفافیت را بالا ببرند، آرای عمومی را در نظر بگیرند، همه‌پرسی کنند، نهادهای مدنی را تقویت کنند، برای افراد و جامعه احترام قائل شوند، در جامعه زمینه‌های مشارکت و هم‌بستگی، پیوند و اعتماد بالا می‌رود و همراه با آن با فعالیت‌های مدنی، اجتماعی، صنفی و حرفه‌ای، اخلاقیات بالا می‌رود. مثلاً اینکه شما بدانید اخلاقیات روزنامه‌نگاری را چطور بازتاب دهید؟ شما روزنامه‌نگاران با هم انجمن‌هایی تشکیل دهید. برای خبرنگاری و چاپ روزنامه خودتان یک انتخابات سالم داشته باشید. برخی از شما ببینند چه استانداردهای اخلاقی در دنیا برای یک روزنامه‌نگار وجود دارد؟ در فرهنگ و تاریخ ما چه زمینه‌هایی وجود دارد؟ بر این اساس، سلسله‌ارزش‌های اخلاقی و استانداردهای حرفه‌ای برای روزنامه‌نگاری نوشته شود. از این طریق، اخلاق روزنامه‌نگاری بالا می‌رود.